

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کلمات وارث و وراثت به معنای این است که انسان نتیجه اعمال و افکار و اخلاق و اموال گذشتگان را به ارث می برد و آن چه را اجداد گذشته او یا پدر و مادر او مالک بوده اند، مالک می شود و از آن استفاده می کند. برای کشف حقیقت معنای ارث و وراثت لازم است سرمایه های مالی و مادی و معنوی گذشتگان را در نظر بگیریم و بعد از آن قضاوت کنیم که مالک این سرمایه ها بعد از گذشتگان چه کسانی هستند و چه کسانی اولی و احق به آن سرمایه ها می باشند. سرمایه های مالی و معنوی انسان ها بر سه قسم است: اول مال و ثروت. دوم: علم و حکمت. سوم: مقام و منصب.

گرچه مقام و منصب نتیجه علم و حکمت است به طوری که هر کس علم و حکمت داشته باشد، مقام و منصب هم دارد ولیکن می توانیم مقام و منصب را یک سرمایه مستقل بدانیم که خداوند آن را به کسانی می بخشد و به کسانی دیگر نمی بخشد. علم و حکمت و مال و ثروت را انسان ها در زندگی از مسیر کسب و کاسبی به دست می آورند و آن ثروت را بعد از خود باقی می گذارند و دیگران بعد از آنها مالک آن ثروت می شوند. علم و ثروت و هنرها هم مسئله دیگری است که از سرمایه های بزرگ انسان به حساب می آید. کسانی که علم و حکمت دارند و مخصوصا علمی که مربوط و مخصوص به زندگی دنیا باشد از نوع صنعت ها و هنرها، قهرا چنین افرادی مال و ثروت هم دارند و وقتی که از دنیا می روند چه کسانی مستحق علم و حکمت آنها هستند و چه کسانی حق دارند وارث کتاب ها و مکتب ها و نوشتجات آنها باشند. بر پایه همین که سرمایه انسان ها مختلف است، وارث انسان ها نیز مختلف می باشند و هر سرمایه ای وارث مخصوصی دارد خواه آن وارث از دودمان مورث باشد، مانند اولاد و فرزندان و یا از دودمان او نباشد.

ابتدا لازم است بدانیم قانون ارث به چه منظوری در دین خدا وضع شده و چرا خداوند تبارک و تعالی برای هر مورثی و هر کسی سرمایه ای از خود باقی می گذارد و وارث هایی معین فرموده و سرمایه باقی مانده را اختصاص به آنها داده است.

لازم است بدانیم هر انسانی در زندگی خود یک خط حرکتی به سوی مقصدی دارد که پیش از رسیدن به مقصد در خط حرکت خود به سوی مقصد از دنیا می رود. در واقع کار او ناتمام می ماند، لازم است بعد از او کسانی باشند که در خط حرکت او حرکت کنند و راه و روش او را ادامه بدهند تا شجره

زندگی او را به ثمر برسانند. مقصد هر انسانی سرمایه ابد او و سرمایه آخرت او می باشد. یعنی هر کسی در زندگی مقصد معینی دارد و فعالیت می کند که خود را به آن مقصد برساند. برای این است که عاقبت کار بعد از آن که شجره زندگی او به ثمر رسید بتواند از ثمرات زندگی خود برای همه استفاده کند. اعمال او و نتیجه اعمال او از بین نرود زیرا هر انسانی که در عالم زنده می شود و به زندگی خود ادامه می دهد دوست دارد که تا ابد بماند و از ثمرات زندگی خود استفاده کند، حق شرعی و قانونی هر انسانی در زندگی این است که آن چه فعالیت می کند و زحمت می کشد ثمرات کار و کوشش خود را خودش ببرد و از آن استفاده کند. درست نیست که انسانی زحمت بکشد بذری و زراعتی بکارد درختی بپروراند و یا جایی را آباد کند، خودش از آن چه کاشته و به ثمر رسانیده است محروم شود و دیگران ثمرات زندگی او را ببرند و نتیجه کار و کوشش او را مالک شوند.

خداوند در قرآن می فرماید: لیس للانسان الا ماسعی وان سعیه سوف یری. یعنی هیچ انسانی مالکیت پیدا نمی کند مگر آن چه را زحمت می کشد و به ثمر می رساند. هر انسانی مالک ثمرات زندگی خود می شود و خواهی نخواهی هر بذری را که کاشته و به ثمر رسانیده است، بایستی ثمرات آن را ببرد و مالک شود، خواه آن ثمرات از نوع نعمت ها و ثروت ها باشد و یا از نوع عذاب ها و مشقت ها و در جای دیگر می فرماید: من یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره. هر کس برابر ذره ای کار خیر انجام داده باشد بایستی خودش نتیجه کار خیرش را ببیند و ببرد و هر کس هم ذره ای عمل شری انجام داده باشد بایستی نتیجه اعمال بد خود را ببیند و ببرد. براساس همین قانون محکم و متقن الهی که هر کسی بایستی ثمرات زندگی خود را ببیند و ببرد و از نتایج کار و کوشش خود استفاده کند، خداوند متعال برای هر انسانی خط حرکتی معین فرموده تا اگر آن انسان پیش از رسیدن به مقصد و پیش از آن که شجره زندگی خود را به ثمر برساند اگر از دنیا برود، وارثی داشته باشد تا در خط زندگی او حرکت کند و اعمال او را به ثمر برساند تا مبادا عمل انسانی خیر باشد یا شر به مرگ او ضایع شود و نتیجه ای از کار و کوشش خود نبرد. آخرت روزگاری را می گویند که تمامی اعمال انسان های گذشته به ثمر رسیده و آخرین نتیجه خود را داده است. در آن زمان که اعمال بد و خوب انسان ها آخرین نتیجه خود را ظاهر کرد و در اختیار حیات مردم گذاشت، زندگی آخرت دایر می شود و انسان ها حیات دوباره پیدا می کنند و مشاهده می کنند که بذر عمل آنها و یا شجره اعمال و اخلاق آنها رشد واقعی خود را باز یافته و به ثمر رسیده است. وراثت از همین جا پیدا

می شود که وارث هر انسانی مأموریت پیدا می کند شجره اعمال مورث خود را پیروراند و به ثمر برساند. نظر به این که انسان ها پیش از آن که اعمالشان به ثمر برسد و آخرین نتیجه خود را ظاهر سازد از دار دنیا می روند و کارشان نیمه تمام باقی می ماند. لذا خداوند متعال برای هر انسانی وارثی معین کرده است تا وارث خلیفه و جانشین مورث خود باشد و شجره زندگی او را به ثمر برساند. اگر وارث و وراثت نبود، انسان ها به محض آن که از دنیا می رفتند ثمرات زندگی آنها همراه خودشان نابود می شد و از بین می رفت. در نتیجه از اعمال خیر و شر خود بهره ای نمی بردند و ناراحت بودند از این که چرا زندگی خود را نیمه تمام گذاشته و از دنیا رفته و بهره ای از کار و زندگی خود نبرده اند. پس در واقع وراثت به منظور بقاء اعمال و اخلاق گذشتگان به وجود آمده تا آیندگان جای گذشتگان بنشینند و شجره زندگی را پیروراند تا به ثمر برسانند. مثلا انسانی که در زمان خود قطعه بیابانی و یا یک زمین خشک و بی آب و علفی را احیاء کرده باشد و یا چشمه آبی جاری کرده باشد و درخت و زراعتی کاشته باشد و پیش از آن که درخت و زراعت خود را به ثمر برساند از دنیا برود، اگر وارثی نداشته باشد که جای او بنشیند و کار و حرکت او را ادامه دهد همراه مرگ آن انسان زمینی را که احیاء کرده و بذر و زراعتی را که کاشته می میرد و دو مرتبه آن زمین به صورت بیابان اول که فاقد آب و زراعت بوده است برمی گردد. در نتیجه انسانی که بانی و مؤسس آن باغ و زراعت بوده در زندگی آخرت بهره و نتیجه ای از زندگی خود نمی برد و مجبور است در فقر و ناداری باقی بماند و از حیاتش نتیجه ای عاید او نمی شود از این رو خداوند برای هر انسانی وارثی معین می کند تا این وراثت کارهای نیمه تمام گذشتگان را به کمال برساند و در انتها آن چه را خود آنها و گذشتگان آنها کاشته درو کنند و از ثمرات آن بهره مند شوند. در این جا برای وضوح بیشتر معنای ارث و وراثت لازم است کارهای مختلف انسان های تاریخ را در نظر بگیریم تا ببینیم و بدانیم آن اعمال و اخلاق که گذشتگان مؤسس آن بوده اند تحت چه شرایطی رشد می کند تا روزی که به ثمر برسد. خداوند متعال در ابتدای زندگی هر نعمت و ثروتی را و هر نوع علم و هنری را به طور ناقص در اختیار انسان می گذارد و انسان را مأمور می کند تا آن چه را در اختیار دارد پیروراند و کامل کند و خود و سرمایه خود را به کمال برساند و از آن مال و سرمایه استفاده کند. زمانی که شجره زندگی انسان ها به ثمر می رسد و آن چه از مادیات و معنویات که در اختیار دارند به کمال می رسد، آن

کمال مطلق مادیات و معنویات را زندگی آخرت می نامند و به نام های بهشت و فردوس و امثال آن تعریف می کنند. سرمایه های ابتدایی بشر که به طور ناقص در اختیار انسان قرار می گیرد و انسان مأموریت پیدا می کند نواقص آن سرمایه ها را برطرف کند و به کمال برساند بر سه قسم است:

اول: مادیات و لذایذ مادی. یعنی آن چه برای سکونت و برای استراحت و برای بهره برداری و لذت بردن و نیرو گرفتن و به زندگی ادامه دادن واجب و لازم است. مسکن انسان در ابتدا کره زمین است بیابان خشک و بی آب و علف یا با آب و علفی که نامنظم است و قابل استفاده نیست. پس زمین در ابتدا از نظر سکونت در حد صفر است. آمادگی ندارد که انسان بتواند خود را از سرما و گرما و باد و طوفان و سیل و باران حفظ کند. انسانی است لخت و برهنه در بیابان. خداوند در طبیعت او را مأمور می کند برای خود محل سکونتی و پناه گاهی بسازد و در آن پناه گاه خود را از سرما و گرما حفظ کند و برای این که به انسان ها بفهماند و یاد بدهد که آنها بتوانند خانه و پناه گاهی برای خود بسازند و آموزگارانی در طبیعت و یا در جامعه به آنها معرفی می کند. آموزگاران ابتدایی طبیعی انسان ها برای خانه سازی، حیوانات هستند. حیوانات گرچه فاقد عقل و شعورند ولیکن در نظام زندگی از انسان ها پیشرفته ترند. خودشان لانه می سازند و در دل زمین خانه و پناه گاه برای خود به وجود می آورند. انسان های عصر حجر که هنوز خانه سازی و لانه سازی بلد نبودند و یاد نداشتند که بتوانند برای خود پناه گاهی بسازند و از حیوانات و حشرات روی زمین لانه سازی و خانه سازی یاد گرفتند. برای خود در میان جنگل ها سایه و سایبان ساختند و یا در دل زمین غارهایی به وجود آوردند و مانند حیوانات به درون غارها می رفتند و خود را از سرما و گرما حفظ می کردند. پس معلم ابتدایی انسان ها حیوانات و حشرات بودند و آن دوره از زندگی ابتدایی انسان ها را عصر حجر و یا دوران غار نشینی می نامند. همین قدر یاد گرفته بودند که دل زمین را یا کوه را بشکافند و برای خود خانه ای بسازند. در همین زمان که بشریت احساس می کرد نیاز به خانه و زندگی دارد و بایستی برای خود خانه و سکنا بسازد تا از سرما و گرما محفوظ بماند، خداوند متعال به وسیله فرشتگان خانه سازی به آدم آموخت و به او یاد داد که چگونه می تواند سنگ های منظم و مربع را روی هم بچیند دیوار آن را بالا ببرد و سقفی از چوب ها روی آن استوار کند و برای خود خانه بسازد، خانه کعبه اولین خانه ای است که در دوران غار نشینی و عصر حجر برای مردم ساخته شده است. آدم به هدایت فرشته آسمانی خانه ای ساخت. ابتدا آن خانه پناه گاه آدم و فرزندان او بود و در آینده مردم خانه سازی یاد گرفتند و از

غار نشینی و یا بیابان و جنگل نشینی آزاد شدند. هر کدام برای خود خانه ای ساختند. در این جا همین مسئله خانه سازی را در نظر بگیرید که در ابتدای زندگی چگونه بوده و چگونه رشد کرده و تا امروز به این ساختمان ها و آپارتمان های مجهز و مکمل رسیده است. آن خانه ابتدایی که آدم و حوا برای خود ساختند در واقع بذر خانه سازی بود و آن بذر که ابتدا به صورت یک خانه بوده به نام خانه کعبه، امروز به صورت این همه شهرها و مملکت های آباد در آمده است. ساختمان های مجهز و مکمل که انسان ها در داخل آن همه نوع وسیله از آب و غذا و خوراک و برق و روشنایی در اختیار دارند. خانه کعبه را ام القری نامیده اند یعنی مادر تمامی آبادی ها و شهرها، زیرا اگر آدم و حوا به هدایت فرشتگان خانه ای نمی ساختند انسان ها خانه سازی بلد نبودند و همان طور غارنشینی آنها ادامه پیدا می کرد. زیرا در خلقت و فطرت انسان ثابت شده است که انسان ها به طور غریزی و طبیعی چیزی نمی دانند و توانایی بر انجام کاری ندارند. همه چیز را بایستی یاد بگیرند و برای هر کار و عملی معلم لازم دارند. حیوانات به طور غریزی زندگی خود را می دانند و زندگی خود را ادامه می دهند ولیکن انسان ها به طور غریزی و طبیعی زندگی خود را نمی دانند بلکه احتیاج به معلمی دارند که به آنها بیاموزد و اگر کودکی را بعد از تولد کنار نهر آبی بگذارند آن کودک از تشنگی می میرد ولیکن انسان ها به طور غریزی و طبیعی تشنگی خود را برطرف کند مگر این که چشمش به حیوانی بیافتد که آب می خورد و آب خوردن یاد بگیرد و یا حیوانی را ببیند که راه می رود او هم راه رفتن یاد بگیرد. تمامی حرکات و سکناات انسان ها هر نوع فعالیتی که ممکن است برای زندگی داشته باشند، خوراک و غذایی برای خود تهیه کنند، همه این ها از مسیر یادگیری و تعلیمات ممکن است. معلمین ابتدایی انسان ها یکی حیوانات بوده اند که به انسان ها زندگی و تولید نسل می آموختند و دیگر پیغمبران. پیغمبران آن چه می آموختند کامل بود ولیکن حیوانات آن چه می آموختند ناقص بود لذا انسان ها از حیوانات غارسازی و لانه سازی یاد گرفتند ولیکن از پیغمبران خانه سازی و شهرسازی و روستا سازی یاد گرفتند و شاید مراسم حج در همان زمان دایر شده که خداوند انسان های غارنشین و آفتاب نشین را مأمور کرد به زیارت خانه بروند. از کسی که خانه را ساخته خانه سازی یاد بگیرند و از همان انسانی که خانه سازی یاد می گیرند اخلاق و تمدن انسانی را که به نام دین شناخته می شود یاد بگیرند. کسانی که در عصر حجر به زیارت خانه خدا می رفتند با دو سرمایه

برمی گشتند. اول خانه سازی یاد می گرفتند تا در جایی که زندگی می کردند خانه بسازند و دیگر اخلاق و فضیلت و همکاری، تا یاد بگیرند چگونه باهم و کنار هم زندگی کنند و از این اجتماع شهر و یا روستایی برای خود بسازند و از همین طریق مراسم حج که مأمور بودند به زیارت خانه بروند. خداوند عوامل دیگری در طبیعت ایجاد کرد تا انسان ها را شهرنشین و روستانشین کند. انسان ها در ابتدای زندگی وحشی و مانند حیوانات در بیابان ها پراکنده بودند، مانند آنها از علف صحرا استفاده می کردند. خداوند درندگان را به جنگ آنها می فرستاد به آنها حمله می کردند آنها را می دریدند و می خوردند. انسان ها برای این که بتوانند خود را از شر درندگان نجات بدهند مجبور شدند کنار هم و باهم باشند. خانه بسازند و برای خود پناه گاه درست کنند و به کمک هم درندگان را از خود رفع و دفع نمایند. در نتیجه دو عامل در زندگی انسان ها پیدا شد که آنها را وادار به شهرنشینی و روستا نشینی کرد. آنها را مجبور کرد باهم زندگی کنند و باهم همکاری داشته باشند و آن دو عامل یکی پیغمبران بودند که خانه ساختند و مردم را به طرف خود دعوت کردند تا به آنها تعلیمات و زندگی یاد بدهند و دیگری هم حیوانات و درندگان و حوادث طبیعت که آنها را مجبور می کرد از وحشی گری و صحرا نشینی به طرف شهرنشینی و تمدن گرایش پیدا کنند و باهم باشند. هر انسانی که از جامعه به طرف بیابان می رفت و می خواست مانند حیوانات زندگی کند، طعمه گرگ ها و پلنگ ها می شد در نتیجه به طرف روستا یا به طرف پدر و مادر خود بر می گشت. از یک طرف حوادث طبیعت و از طرف دیگر پیغمبران انسان ها را وادار کردند که کنار هم باشند و با همکاری یکدیگر زندگی را بسازند. زندگی انسان ها از همین وضعیت که آن را می توانیم در حد صفر بدانیم یعنی در وضعی که فاقد تمامی وسایل بودند، شروع می شود و هر روز رشد بهتر و بیشتری پیدا می کند تا انسان ها را به تمدن واقعی برساند. علمی که مورد احتیاج انسان هاست و انسان ها در طبیعت و خلقت مأمورند آن علوم را پرورش بدهند سه قسم است و ابتدا این سه قسم در حد صفر است و در آینده تکامل پیدا می کند تا به انتهای کمال برسد: قسم اول مادیات است که این مادیات چند قسم می شود. خانه سازی، کشاورزی، لباس دوزی و ابزار و آلاتی که مورد احتیاج انسان ها می باشد و از آن جمله تسخیر حیوانات برای استفاده از کار و گوشت آنها و تهیه اقسام روزی ها از نباتات و جمادات و حیوانات. شاید اگر مادیات و انواع آن را که برای انسان قابل استفاده است بخواهیم بشماریم قدرت شمارش آن را نداشته باشیم. هر یک از این نعمت های مادی همان طور که در خانه سازی گفته شد ابتدا در حد

صفر بوده و در آینده گسترش پیدا کرده است مثلا لباس دوزی و پوشاندن تن با لباس ابتدا از پوست حیوانات استفاده می کردند و پوست حیوانات را مانند لنگ به کمر خود می بستند و به همین مقدار استفاده از لباس را هم از حیوانات آموخته بودند .

زیرا یک انسان مشاهده می کرد که حیواناتی مانند گوسفند و گاو و شتر که پشم و کرک از تن آنها می روید سرما نمی خورند و گرما در آنها اثر نمی کند ولیکن انسان ها که پشم و کرک به تن خود ندارند، سرما می خورند از این رو حیوانات را ذبح کرده و از پوست و پشم آن ها به جای لباس استفاده می کردند در نتیجه مشاهده می کنید که لباس پوشی ابتدا در حد صفر بوده است و در آینده تاریخ این همه نخ ریس و پارچه بافی و لباس های مدرن و مجهز به وجود آمده است . هریک از این نعمت های مادی همان طور که درخانه سازی گفته شد ابتدا در حد صفر بوده و در آینده گسترش پیدا کرده است . پس علم لباس دوزی و لباس پوشی را که علمی است بسیار مفید اگر در نظر بگیرید که به کیفیت وراثت از گذشتگان به آیندگان منتقل شده و آیندگان که پارچه بافی و لباس دوزی را از گذشتگان یاد گرفته اند و هر روز علمی بر آن افزوده اند تا به این پایه لباس های مختلف و متفاوت و ظریف و لطیف و زیبا به وجود آمده است. کشاورزی هم به همین کیفیت. ابتدا تخم علف یا زراعت را میان سنگ ها و شوره زارها می انداختند، نه کار کردن روی زمین را بلد بودند و نه هم آبیاری ولی مشاهده کردند در بعضی زمین ها علف ها خیلی خوب می رویند و رشد می کنند فلذا فهمیدند عامل این رشد و پرورش یکی مرغوبیت زمین و دیگر آبیاری به وسیله بارندگی است در نتیجه در آینده زمین ها را تا توانستند آباد کردند و آب ها را هم مهار کرده و به کشاورزی توسعه دادند تا به این پایه رسیده اند که میلیاردها انسان را از طریق تغذیه حبوبات و میوه جات اداره می کنند. پس در این جا می توانیم وارث و مورث ها را در نعمت های مادی پیدا کنیم و بشناسیم که وارث ها چه کسانی و مورث ها که ارث می گذارند چه کسانی هستند؟ هر کسی که از دار دنیا می رود دو سرمایه از خود به یادگار می گذارد:.

اول : مال و ثروتی که به دست آورده است.

دوم : علم و دانشی که با تجربه از آموزگاران و یا طبیعت آموخته است.

وارث مال و ثروت او فرزندان و خویشاوندان او هستند از همان ابتدای تاریخ هرکس از دنیا رفته

است مال و ثروت خود را به فرزندان خود تحویل داده است. و اما وارث علم و دانش او همان کسانی هستند که از مکتب او و دانش او و تجربه های علمی او استفاده می کنند و آن علم و دانش ها را گسترش می دهند تا به کمال برسند. ممکن است وارث علم و دانش گذشتگان فرزندان آنها باشند و ممکن است فرزندان آن قدر لیاقت نداشته باشند که علم و دانش گذشتگان را فرا گیرند ولیکن بیگانگان یک چنین لیاقتی داشته باشند. در این جا می گوئیم وارث مال و ثروت گذشتگان فرزندان آنها هستند ولیکن وارث علم و دانش گذشتگان شاگردان مکتب آنها هستند، خواه از اقوام و اقارب گذشتگان باشند و یا از بیگانگان. یکی از علم ها که ابتدا در حد صفر بوده و در آینده گسترش پیدا کرده علم دین است. مثلا دین خداوند تبارک و تعالی با توبه آدم و حوا پایه گذاری شده است. آدم و حوا ابتدا معصیت کردند و در اثر معصیت از بهشت محروم شدند و مدتی در بیابان ها رنج و عذاب داشتند تا روزی که توبه کردند، توبه آدم و حوا در حقیقت هسته مرکزی دین است و یا مانند بذری است که از آن، شجره دین می روید و گسترش پیدا می کند تا روزی که انسان را به زندگی بهشتی برساند. هر کلمه ای از کلمات دین و هر حکمی از احکام خدا شامل سه نوع فایده و خاصیت است:

اول ارتباط انسان با خدا، دوم ارتباط انسان با انسان، سوم ارتباط انسان با طبیعت.

از این سه نوع ارتباط در دین خدا، نعمت های کامل بی رنج و زحمت در اختیار انسان قرار می گیرد و اگر یکی از این سه نوع ارتباط نباشد نعمت های الهی تبدیل به عذاب و نعمت می شود. انسان متدین زن باشد یا مرد همه جا این سه نوع رابطه را با خود حفظ می کند.

اول صبح که برای ادامه زندگی از خانه خارج می شود با گفتن بسم الله الرحمن الرحیم و توکل به خداوند تبارک و تعالی با خدای خود رابطه برقرار می کند و برای ادامه زندگی از او کمک می گیرد و بعد از آن که وارد کار می شود تا از این ثروت ها و نعمت هایی که در طبیعت ذخیره شده است استفاده کند. حق انسان های هم نوع خود را رعایت می کند، با آنها همکاری می کند. گاهی به آنها کمک می کند و گاهی آنها را به کمک می گیرد، با این کمک کردن یا به کمک گرفتن حق انسان ها را رعایت می کند. بین او و انسان ها رابطه محبت و دوستی به وجود می آید که این محبت و دوستی هم از بزرگ ترین نعمت های خداوند متعال است.

بعد از پیدایش این دو رابطه یعنی رعایت حق خدا و رعایت حق انسان از نعمت هایی که خدا در طبیعت آفریده است استفاده می کند. کشاورزی و دام داری و صنایع دیگر را توسعه می دهد، هر روز

بہتر و بہتر تا آنها را بہ کمال مطلق برساند. حرکت انسان در شعاع ارتباط با خدا و رعایت حق خلق خدا و استفادہ از نعمت های خدا در طبیعت ہستہ مرکزی دین خداوند متعال است کہ در آیندہ ہا بہ وسیلہ پیغمبران و اولیاء خدا و بندگان مؤمن گسترش پیدا می کند تا در انتہا یک زندگی بہشتی برای انسان ہا بہ وجود آورد. در این جا لازم است تعلیمات اولیہ دین را برای آدم ابوالبشر در نظر بگیریم و در آیندہ ہا ببینیم آن کلمات تا چہ اندازہ پرورش یافتہ و وارث آن کلمات چہ کسانی بودہ و خواهند بود. کلمات چہارگانہ ای کہ خدا بہ آدم آموخت از این قرار است: خداوند بہ آدم و حوا بعد از این کہ توبہ کردند و توبہ آنها قبول شد فرمود و گفت: چہار کلمہ در اختیار شما می گذارم کہ این چہار کلمہ خط حرکت شما بہ سوی بہشت موعود است. یکی از آن کلمات حق من است کہ خدای شما ہستم و یکی از آنها حق شما انسان ہاست کہ بندہ خدایید و سوم کلمہ ای است کہ بین انسان و خدا قابل رعایت است و انسان و خدای انسان ہر دو مسئول اجرای آن ہستند و کلمہ چہارم کلمہ ای است کہ بین انسان ہا در ارتباط با یکدیگر اجرا می شود بہ طوری کہ این چہار کلمہ را پایہ عرش خدا و حکومت خدا دانستہ اند. کلمہ اول کہ با آن حق خدا رعایت می شود، این است کہ انسان فقط خدا را بپرستد و کسی یا چیزی را شریک خدا قرار ندہد. کلمہ دوم کہ حق خداست این است کہ خدا او را محتاج و بی سرپرست وا نگذارد. ہمیشہ مانند پدر و مادری کہ محافظ فرزندان خود ہستند و آنها را گرسنہ و تشنہ رها نمی کنند خداوند متعال ہم محافظ انسان است وعدہ می دہد کہ بندہ خود را بہ کسی محتاج نکند و خودش او را ادارہ نماید. کلمہ سوم کہ بین انسان و خدا اجرا می شود این است کہ انسان آن چہ لازم دارد از خدا بخواہد و بر طبق دستور خدا کار و تلاشی کہ برای رسیدن بہ آن چہ می خواہد، لازم است انجام دہد از انسان خواہش و از خدا اجابت. کلمہ چہارم کہ بین انسان و انسان رعایت می شود این است کہ ہرکسی در ارتباط با دیگران خودش را ترازوی عدالت قرار دہد. آن چہ را برای خود نمی پسندد برای دیگران نپسندد و آن چہ برای خود می پسندد برای دیگران ہم پسندد. این چہار کلمہ پایہ ای اصل در آیندہ گسترش پیدا کردہ است. از جملہ کلماتی کہ در رأس این چہار کلمہ قرار می گیرد، بندگی خداوند متعال و نفی شرک است. عامل اصلی حرکت انسان بہ سوی نعمت ہا و لذت ہا و خوشی ہا و سلامتی، ہمین کلمہ بندگی خدا و نفی شرک است. این کلمہ ابتدا از حد صفر شروع می شود. ببینیم انسان های ابتدایی و انسان های اول، خدا را چگونہ

شناخته و درباره خدا چگونه فکر کرده اند. پیغمبران که در رأس جامعه بوده اند خدا را چگونه شناخته و چطور خدا را به انسان معرفی کرده اند و یا انسان ها بی که هنوز پیغمبری را شناخته و از تعلیمات آن پیغمبر استفاده نکرده اند خدا را چطور شناخته اند و به چه کیفیت وابستگی به خدا پیدا کرده اند تا توانسته اند از اعتقاد به خدا یک آرامش فکری و روحی پیدا کنند. مشاهده می کنیم که کلمه توحید و خدا شناسی مانند علوم و هنرهای دیگر در حد صفر بوده و در آینده گسترش پیدا کرده تا این که در دین اسلام کامل شده است. مثلاً پیغمبران اول مانند آدم و نوح خدا را چطور شناخته اند و هم چنین مسئله توحید به وسیله پیغمبران آینده وسعت یافته تا در اسلام کامل شده است یا ببینیم مردم عوام و کسانی که یک چنین ایمانی نداشته اند که از مبدأ وحی الهی استفاده کنند و هنوز پیغمبری را هم شناخته اند که از تعلیمات آن پیغمبر استفاده کنند. این انسان های ساده و سطحی خدا را چگونه شناخته اند و درباره خدا چگونه فکر کرده اند؟ پیغمبران همین قدر خدا را شناخته اند که در عالم خواب با یک قیافه و صورتی رو به رو می شوند و از آن صورت عالم خواب حکم خدا را می گیرند و خدا به آنها می آموزد که چگونه خدا را عبادت کنند و چگونه با مردم رفتار داشته باشند و یا چگونه از نعمت های خدا در طبیعت استفاده کنند. خداوند به وسیله همان اشباح نورانی و یا صورت های که به شکل انسان در عالم خواب می دیندند به وسیله همان قیافه ها و صورت های عالم خواب به آدم ابوالبشر و نوح پیغمبر و یا پیغمبران دیگر احکام را به آن پیغمبر ابلاغ می کرد و آن صورت عالم خواب به پیغمبری که مربوط شده بود می گفت: من فرشته ام. من جبرئیل هستم که پیام خدا را برای تو آورده ام. پیغمبران همین قدر می دانستند که آنچه در عالم به چشم خود می بینند در زمین و آسمان مخلوق خداوند متعال است و آن چه هم در عالم خواب می بینند و احکام الهی را از آن دریافت می کنند آنها هم فرشتگان خدا هستند. همین قدر می دانستند و می شناختند که خداوند از جنس مخلوقات طبیعت و یا از جنس فرشتگان عالم خواب نیست. خدا منزله است از این که شبیه انسان ها و یا مخلوقات دیگر باشد ولیکن علم خدا چگونه است و قدرت خدا چه اندازه است و صفات خدا چیست و چگونه است؟ هر پیغمبری خدا را و صفات خدا را به اندازه استعداد خودش می دانست و می شناخت ولیکن در مقام تعریف و توصیف بیشتر پیغمبران نمی دانستند خدا را آن چنان که هست تعریف کنند بلکه کمی اسماء خدا و صفات خدا را می شناختند و در اختیار آیندگان می گذاشتند ولیکن ببینیم مردم عوام و ساده و انسان هایی که ارتباط با پیغمبران نداشته اند و هم چنین نتوانسته

اند از مبداء وحی استفاده کنند یعنی انسان های بومی و روستایی، آنها درباره خداوند چگونه فکر می کرده اند و چگونه خدا را شناخته اند؟ مشاهده می کنیم که انسان های مکتب ندیده و یا به وحی الهی نرسیده، خداوند متعال را از طریق قیاس با خودشان و مخلوقات دیگر شناخته اند. خیال می کرده اند که خالق آدم و عالم هم مانند انسان ها قد و بالایی دارد و یا صورت زیبایی دارد، خیلی بهتر و عالی تر از قیافه و صورت انسان ها. این شناسایی که انسان خیال می کند خدا هم مانند انسان هیكلی دارد قیافه و صورتی دارد یک شناسایی از طریق قیاس خالق با خلق است. صاحب مثنوی خدا شناسی یک چوپان را در کتاب خود تعریف می کند و می گوید:

دید موسی یک شبانی را به راه
کو همی گفت: ای خدا و ای الاله
تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم کنم شانه سرت

این چوپان، خدای خود را مانند انسان چوپانی می شناسد که قد و قامت دارد. کفش و لباس دارد و یا موی سر دارد. این را شناسایی به مقایسه می نامند که انسان خیال می کند خدا هم مثل او قد و قامتی دارد. تا جایی که ائمه اطهار علیهم الصلاه والسلام شناسایی از طریق قیاس را به این صورت توضیح می دهد. می گوید: اگر از هر حیوانی و یا انسانی بپرسی خدا چیست و چگونه است، انسان ها خدا را به صورت انسانی بهتر و بالاتر از خود تعریف می کنند، حیوان ها هم خدا را به صورت حیوانی از خود بهتر و بالاتر تعریف می کنند. حتی اگر از مورچه ای بپرسند خدا کیست و چگونه است جواب می دهد که جثه او از جثه من بزرگ تر و شاخک های او از شاخک های من بلندتر و قوی تر است. این شناسایی به قیاس محصول فکر انسان های اول تاریخ است که نه آن لیاقت را داشته اند که خداوند علم توحید را به آنها تعلیم دهد تا از مبداء وحی استفاده کنند و نه هم در اطاعت انبیاء بوده اند که بتوانند از مکتب انبیاء استفاده کنند در نتیجه علم توحید و خدا شناسی در میان عوام مردم به صورت بت پرستی و یا طبیعت پرستی در آمده و در مکتب انبیاء و شاگردان آنها به صورت وصف و تعریفی که مناسب شأن خدا باشد جلوه نموده است. ولیکن علم توحید پیش از ظهور دین مقدس اسلام به طور ناقص در اختیار مردم قرار گرفته زیرا استعداد پیغمبران گذشته و یا استعداد مردم زمان آنها این قدر اجازه نداده است که خداوند آن چنان که هست خود را به آن پیغمبر و یا مردم زمان تعریف کند. مثلاً خداوند آن جا که می خواهد با موسی پیغمبر سخن بگوید و احکام دین را به او وحی کند،

بین خود و موسی یک شجره نورانی به وجود می آورد و موسی را از راه دور به طمع این که آن جا آتشی روشن شده است به طرف خود جلب و جذب می کند. بعد که حضرت موسی پای آن درخت حاضر می شود و به وسیله همان درخت نورانی که یک بلند گویی بیشتر نیست، با حضرت موسی تماس می گیرد و خود را به او معرفی می کند، همین قدر می گوید من خدا هستم و جز من خدایی نیست و یا هر وقت که حضرت موسی بخواهد با خدا تماس بگیرد، از جامعه و مردم فاصله می گیرد. پای کوهی به نام کوه طور می رود و با خدا مناجات می کند.

در این جا ما از خود می پرسیم که خدایی که همه جا حاضر و ناظر است چطور فقط به وسیله درختی با موسی تماس می گیرد و یا موسی را پای کوهی احضار می کند؟ مگر با موسی هر جا که هست نمی تواند تماس بگیرد و یا با او سخن بگوید؟ خدایی که از رگ گردن به انسان نزدیک تر است و یا از قلب آدم به آدم نزدیک تر است چه لزومی دارد که موسی را پای درختی و یا پای کوهی ببرد و با او سخن بگوید، لازم نیست که او را به جای مخصوصی احضار کند و یا بین خود و پیغمبر بلندگویی به صورت درخت یا کوه بسازد و با پیغمبر اسلام حرف بزند بلکه پیغمبر اسلام همه جا با خداست و خدا هم با اوست. رابطه قلبی با خدای خود دارد و هرگز وقت و زمان مخصوصی و یا مکان مخصوصی لازم ندارد که خدا با او سخن بگوید و یا سوره ای و آیه ای به او وحی کند. در نتیجه می بینیم که تفاوت بین پیغمبر اسلام و حضرت موسی از نظر ارتباط با خدا خیلی زیاد است. حضرت موسی با خدا فاصله وجودی دارد ولیکن پیغمبر اسلام همه جا به خدای خود مربوط است. به همین کیفیت معارفی که پیغمبر اسلام از خدا دارد با معارف حضرت موسی فرق دارد. معارف حضرت موسی یک صفحه و دو صفحه بیشتر نیست ولیکن معارف حضرت رسول اکرم هزاران صفحه و کتاب شده است. کلمه دوم از کلمات چهارگانه که الفبای مکتب دین شناخته شده و آن هم از حد صفر تا بی نهایت گسترش پیدا کرده کلمه دعا و اجابت دعاست. خداوند به آدم فرمود: چهار کلمه به تو می آموزم، یکی از آن چهار کلمه حق من است که بایستی بشناسی و زنده نگهداری و کلمه دوم بین تو و من است که آن چه می خواهی از من بخواهی و من هم تو را محتاج کسی نکنم خودم تو را اداره کنم. این کلمه دعا که به همین مقدار در اختیار حضرت آدم قرار گرفته و آدم مأمور است آن چه می خواهد از خدا بخواهد، ابتدا به صورت یک کلمه نازل شده ولی در آینده گسترش پیدا کرده و مخصوصا در دین مقدس اسلام. دعای وارده در قرآن و یا در صحیفه سجادیه و صحیفه علویه و در کتاب مفاتیح الجنان و سایر

کتاب ها چقدر زیاد است که اگر آن دعا شرح و تفسیر پیدا کند چندین هزار جلد کتاب می شود و باز هم به آخر نمی رسد.

لو دنوت انماه لا اخرقت... واسطه بین خدا و پیامبر اسلام بعد از معراج جبرائیل نبود. دلیل گسترش دعا به این کیفیت که هزاران جلد کتاب می شود شرح نیاز انسان است، انسان موجودی است که در برابر سه بی نهایت قرار می گیرد و رسیدن به این سه بی نهایت محصول دعا و نیایش است و آن سه بی نهایت عبارت است از :

- بی نهایت لذت و نعمت و ثروت و قدرت. احتیاج انسان به لذت ها و نعمت ها و قدرت و ریاست بی نهایت است. خداوند متعال هم این ارقام را به کیفیت نامتناهی خلق فرموده و به انسان وعده داده است که او را به این ثروت ها و نعمت های نامتناهی در دنیا و آخرت برساند.

- بی نهایت محرومیت از نعمت ها.

- بی نهایت معذب شدن به عذاب ها.

شما درست این سه بی نهایت را در فکر خود مجسم کنید و راه علاج آن را پیدا کنید که در انتها خواهید دانست راه علاج آن فقط دعا و نیایش است. ما انسان ها در ارتباط با خدای خود برای همیشه مانند کودکی هستیم در اختیار پدر و مادر مهربان. فکر کنید، پدر و مادر ثروتمند و قدرتمندی دارید که بی نهایت شما را دوست دارند و بر اساس دوستی و محبتی که به شما دارند همه چیز برای شما آماده کرده اند تا بدون زحمت در اختیار شما قرار دهند. سرمایه کودکان در یک چنین خانواده ای فقط خواهش و نیایش است. هر وقت احساس نیاز و احتیاج به چیزی در آنها پیدا می شود، پدر و مادر خود را با مهر و محبت صدا می زنند. پدر و مادر هم از شنیدن صدای فرزند خود لذت می برند و آن چه می خواهند در اختیار آنها قرار می دهند. تنها چیزی که این جا برای فرزندان لازم است وجود رابطه بین آنها و پدر و مادر و پیدایش مهر و محبت و عواطف است. فرزندان پدر و مادر خود را دوست داشته باشند به مقام احترام بگذارند و آن چه می خواهند از پدر و مادر بخواهند و پدر و مادر هم به همین کیفیت. پدر واقعی ما انسان ها که بی نهایت ما را دوست دارد و بی نهایت ثروت و قدرت دارد خداوند تبارک و تعالی است و باز برای کسانی که معرفتشان کم است و نمی توانند خدای خود را بشناسند و خواهش های خود را در برابر خدا مطرح کنند، خداوند متعال پدر و مادر دیگری در

عالم ظاهر برای بندگان خود آماده کرده که آنها هم از نظر مهر و محبت و ثروت و قدرت برابر خداوند متعالند. بی نهایت بندگان خدا را دوست دارند آنها را از جان خودشان بیشتر دوست دارند و از این که این پدر و مادر را صدا می زنند و برای آنها احترام قائل می شوند لذت می برند و وقتی که مردم حوائج خود را مطرح می کنند و از آنها خواهش و تمنا دارند آنها به حوائج مردم می رسند و از این که بندگان خدا را به لذت ها و نعمت های نامتناهی می رسانند لذت می برند. آسایش و آرامش مردم برای این پدر و مادر، بیشتر مایه نشاط و آرامش آنها می شود از این که خودشان در آسایش و آرامش باشند و این پدر و مادر دوم ائمه اطهار علیهم الصلوه والسلام هستند و مخصوصاً حضرت زهرا (س) و امیر المؤمنین (ع) که شاه و ملکه بهشت شناخته شده اند، خداوند آن چه بندگان تا ابد نیازمند به آن هستند در اختیار این پدر و مادر مهربان قرار داده و آنها را مرجع حوائج بشریت نموده است. فقط تنها سرمایه ای که انسان ها از آن سرمایه تا ابد می توانند استفاده کنند رابطه دوستی با خدا و ائمه اطهار و خواهش و نیایش از آنها می باشد، خواهش و نیایش تنها سرمایه ای است که انسان ها را به بی نهایت لذت و نعمت می رساند و از بی نهایت محرومیت و عذاب آنها را نجات می دهد. ما انسان ها در مسیر حیات و زندگی با سه بی نهایت رو به رو هستیم.

اول: بی نهایت نعمت و لذت .

دوم: بی نهایت حسرت و ندامت از این که از لذت ها و نعمت ها محروم می شویم.

سوم: بی نهایت رنج و عذاب که در مسیر حرکت و انحراف از مسیر زندگی به آن مبتلا می شویم.

هر انسانی خواهی نخواهی در یکی از این سه بی نهایت قرار می گیرد و نمی تواند کاری کند که مانند جمادات در یک جایی ساکت و صامت بنشیند. اگر در خط دعا و نیایش حرکت کند و با خدا و ائمه اطهار رابطه خوبی داشته باشد به بی نهایت لذت و نعمت می رسد و تا ابد در بهشت برین به زندگی خود ادامه می دهد و اگر از دایره ولایت خدا و ائمه خارج شد گرفتار جهل و نادانی و حماقت و سفاهتمی شود ولیکن به بندگان خدا ستم نکرد و نه با خدا رابطه خوبی پیدا کرد و نه هم به مردم ظلم و ستم نمود این انسان که با خدا و ائمه رابطه ندارد مانند حیوانات در دنیا زندگی کرده و در بی نهایت محرومیت از ثروت و نعمت قرار می گیرد. گرفتار حسرت می شود که چرا سرپرستی ندارد و کسی نیست که او را اداره کند و به نعمت های خدا برساند. و اگر هم علاوه بر این ضلالت و گمراهی به بندگان خدا ستم نمود، ظالم و ستم کار از دار دنیا رفت علاوه بر این که بی نهایت گرفتار حسرت و

ندامت می شود تا ابد گرفتار عذاب جهنم خواهد شد زیرا عذاب جهنم که خداوند در قرآن به این کیفیت تعریف کرده است محصول ظلم ظالمان و ستم ستم کاران به بندگان خدا می باشد .

تمامی این ظلم ها و ستم ها و آتش سوزی ها و شیمیایی ها و قتل و جراحت ها روز قیامت به خود آنها برمی گردد و تا ابد گرفتار عذاب جهنم خواهند بود. پس یگانه راه نجات از این مقدرات و رسیدن به نعمت های نامتناهی خداوند متعال دعا و نیایش است. یگانه سرمایه نجات بخش انسان این است که اولاً بداند چه چیزهایی نیاز دارد و ثانیاً بداند که مرجع خواهش ها و احتیاجات چه کسی می باشد. آن مرجع واقعی خداوند متعال و دعا و نیایش یگانه سرمایه موفقیت و خوشبختی در دنیا و آخرت است و این کلاس دعا و نیایش هم که از ابتدای تاریخ به روی بشر باز شده ابتدا در حد صفر بوده و در دین مقدس اسلام کامل شده است . گرچه انسان ها در این زندگی دنیا برای تأمین زندگی خود مأمور به کسب و کار و فعالیت شده اند و این طور فکر می کنند که با کار و کوشش می توانند به یک زندگی مطلوب و محبوب نایل شوند ولیکن این کار و کوشش که در دنیا به انسان ها واگذار شده است برای این است که بفهمند خودشان نمی توانند خودشان را اداره کنند و تنها کسی که می تواند آنها را به سعادت و خوشبختی برساند خداوند متعال است. مثلاً انسان ها خیال می کنند که با دوا و دارو و علم پزشکی و فعالیت برای جلوگیری از مرض ها و یا معالجه مرض ها می توانند سلامتی خود را حفظ کنند و از مرگ و مرض جلوگیری کنند. از ابتدای تاریخ به کار و کوشش مشغولند و برای جلوگیری از مرض ها و علاج آنها تلاش و کوشش می کنند ولیکن باز هم مرض ها به حال خود باقی است و مرگ و مرض به سراغ آدم می آید و به زندگی آنها خاتمه می دهد تا خدا به انسان ها بفهماند که سلامتی و حیات و سعادت و خوشبختی تو به دست خدا و اولیاء خدا می باشد. پس انسان ها بعد از آن که از کار و کوشش خسته شدند و فهمیدند که نمی توانند به حیات و سعادت ابدی و زندگی ایده آل برسند در انتها پناهنده به خدا می شوند و زبان دعا و خواهش آنها باز می شود و خداوند آنها را به آرزوهای واقعی خود می رساند. پس دعا و نیایش اصل اساسی و یگانه راه موفقیت و خوشبختی در دنیا و آخرت است .

و اما اصل سوم: حق سوم که فقط حق بنده خداست و بر خدا واجب است که آن را رعایت کند ولایت بر انسان و مدیریت زندگی انسان است. خداوند به آدم فرمود: حق تو بر من این است که هرگاه به

کسی یا چیزی محتاج شدی خودم حاجت تو را برآورم و تو را در خانه کسی نفرستم تا از او خواهش و تمنایی داشته باشی و او سر تو منت بگذارد و حاجت تو را برآورد.

یکی از نعمت های بزرگ و در برابر آن یکی از مصیبت های بزرگ برای انسان این است که حاجت خودش را فقط در خانه خدا برد و خدا حاجت او را برآورد و این انسان را محتاج کسی نکند زیرا انسانی که می خواهد حاجت شما را برآورد و شما برای رفع نیاز و احتیاج به او مرجعه می کنید، این مراجعه انسان به انسان یکی از مصیبت های بزرگ است. زیرا اولاً بایستی خود را در برابر کسی که حاجت خودت را در خانه او برده ای و از او خواهش و تمنا نموده ای، ذلیل کنی و برتری او را بر خودت قبول نمایی. کسی که حاجت تو را بر آورد حاکمیت بر تو پیدا می کند و تو زیر بار منت او رفته ای و محکوم به حکم او شده ای. این ذلت پذیری و محکومیت برای انسان مصیبتی بسیار بزرگ است.

مولا امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: اگر من برای اداره زندگی مأمور و مجبور شوم که سنگ به دوش خودم بگذارم و از کوه ها بالا ببرم، سنگینی این سنگ روی دوش من و بالا رفتن به کوه ها آسان تر است از این که زیر بار منت مردم بروم. کسی که حاجت شما را برمی آورد و شما در خانه او می روید، خواهش و تمنا می کنید مانند کسی است که یک کیلو گرم بار از دوش شما برداشته و هزاران کیلو گرم بار سنگین خود را به دوش شما گذاشته است. منت انسان بر انسان دیگر، مصیبتی بسیار بزرگ است. از این جهت دین مقدس اسلام اصرار می کند که انسان ها در ادامه و اداره زندگی و رفع نیاز به خود و خدای خود متکی باشند. آن چه می خواهند از خدا بخواهند نه از خلق خدا و خداوند در این جا وعده داده است که هرکسی در خانه او می رود و از خدا خواهش و تمنا می کند او را به دیگران محتاج نکند و خداوند خودش حاجت او را برآورد. در نتیجه یک چنین انسان هایی که حوایج خود را در خانه خدا می برند، منت خدا را بر خود قبول می کنند و از منت گذاری بندگان خدا فراری هستند.

در تعریف این ها می فرماید: اولئک هم المفلحون. یعنی این جور آدم ها در زندگی آخرت رستگارند. کسی بر آنها حق ندارد که منتی سر آنها بگذارد و بار سنگین گناه خود را به دوش آنها قرار دهد. انسان در صورتی صد در صد آزاد است که حاجت خودش را در خانه انسانی مانند خود نبرد، بلکه حوایج خود را در خانه خدا مطرح کند. لذا در این جمله خداوند به انسانی که آن چه خواهش و آرزو

دارد نزد خدا می برد و حوایج خود را از خدا می خواهد وعده می دهد که آن چه از خدا خواستی بدان که صد در صد مورد قبول خدا واقع شده و حتما به تو خواهد رسید و مخصوصا وعده می دهد که هنگام احتیاج به چیزی که از خدا خواسته ای حاجت تو را برآورد و تو را معطل نگذارد. شرط رسیدن به وعده های الهی فقط صبر و استقامت است.

اصل چهارم سعادت که پایه اساسی تمدن بشریت است این است که انسان ها در ارتباط با یکدیگر چه رفتاری داشته باشند، به نفع یکدیگر باشند یا به ضرر یکدیگر و یا بی خاصیت و بی تفاوت باشند نه مضر به یکدیگر باشند و نه نافع سه حالت پیدا می کنند که دو حالت از این سه حالت محکوم است و انسان را به محرومیت و شقاوت می کشاند و یک حالت دیگر مطلوب خداوند متعال است که اصل اساسی پیدایش مدینه فاضله و تمدن عالی انسانی به شمار می رود. آن دو حالت محکوم یکی این است که انسان نسبت به دیگران بی خاصیت و بی تفاوت باشد. نه نفعی به دیگران برساند و نه هم ضرری. با این که یکچنین حالتی ممکن نیست زیرا خواهی نخواهی هر انسانی به جامعه خود احتیاج دارند. جامعه ها برای انسان مانند درختند که انسان را می پروراند و هر انسانی شاخ و برگ این درخت به حساب می آید. انسانی که می خواهد نسبت به دیگران بی تفاوت باشد، می تواند خودش را از دیگران مستغنی کند؟ به هیچ کس کاری نداشته باشد و از هیچ کس انتظاری نداشته باشد؟ ما به یک چنین انسانی می گوئیم: اگر بخواهی باری از دوش مردم برداری بایستی چنان زندگی کنی که باری هم به دوش مردم نگذاری و این در صورتی ممکن است که به تنهایی در بیابان یا جنگل زندگی کنی به مردم کاری نداشته باشی و مردم هم به تو کاری نداشته باشند.

اولا هر انسانی ثمره وجود انسان های گذشته و انسان های زمان است، تمام تاریخ و تمامی انسان های گذشته فعالیت کرده اند و زحمت کشیده اند تا این که پدر و مادر ما توانسته اند زندگی کنند و ما را به دنیا بیاورند و به ثمر برسانند. پس تا امروز که به سن جوانی رسیده ایم و می بینیم انسانی هستیم دانا و توانا، ما محصول کار و کوشش تمامی انسان های تاریخ هستیم. گذشتگان بار مسئولیت ما را به دوش کشیده اند تا ما را به این جا رسانیده اند و الآن هم تمامی انسان ها زحمت می کشند و کار می کنند تا برای ما آب و غذا و وسایل زندگی فراهم می کنند. به طوری که اگر ما جامعه را رها کنیم به بیابان و جنگل برویم دو روز هم نمی توانیم زندگی کنیم. یا از گرسنگی و تشنگی می میریم و یا

این که لقمه نقدی برای درندگان بیابان و جنگل هستیم پس من و شمایی که این همه از وجود مردم استفاده کرده ایم تا به ثمر رسیده ایم چگونه می توانیم حق مردم را نادیده بگیریم و نسبت به آنها بی تفاوت باشیم؟ در صورتی حق داریم به مردم کمک نکنیم و باری از دوش مردم برداریم که مردم به ما کمک نکرده باشند و بار زندگی ما را به دوش نکشیده باشند.

پس بی تفاوتی انسان نسبت به جامعه که نه نافع به حال مردم باشد و نه هم مضر به حال مردم، یک حالت غیر ممکن است زیرا انسان تا ابد به انسان های دیگر محتاج است. همان طور که مردم برای ما زحمت کشیده اند زندگی ما را به ثمر رسانیده اند ما هم بایستی برای دیگران زحمت بکشیم، زندگی آنها را به ثمر برسانیم. با این حساب آدم های بی تفاوت ظالم به بندگان خدا هستند از این که بار زندگی را به دوش دیگران می گذارند و باری از دوش مردم بر نمی دارند. پس این حالت محکوم است. و اما حالت دوم که از این حالت بدتر است این است که انسان ظالم به بندگان خدا باشد، دائم در خط ظلم و ستم یا با غیبت و تهمت آبروی مردم را می برد و یا با ظلم و اذیت مال آنها را سرقت می کند و یا آنها را در راه منافع خود استثمار می کند و یا اگر بتواند بندگان خدا را می کشد و یا به قتل می رساند. انسان ظالم و بی دین مانند آتشی است که عاقبت جامعه بشریت را به خاک و خون می کشد.

و حالت سوم که مطلوب خداوند متعال است آن حالت خدمت به بندگان خداست که اصل اساسی آن را خداوند در این چهار کلمه بیان کرده است و فرموده است: به همان کیفیتی که انتظار داری مردم به تو محبت داشته باشند و در خدمت تو باشند، تو هم بایستی مردم را دوست داشته باشی و در خدمت آنها باشی. آن چه را از مردم برای خودت نمی پسندی از خودت برای آنها نپسندی. آن جا که می خواهی درباره مردم قضاوت کنی آنها را بد بشناسی یا خوب بشناسی، عیب آنها را بجویی و بگویی و یا ساکت باشی از خودت انصاف بده.

اگر دوست داری بد تو را بگویند بد دیگران را بگو و اگر دوست داری به تو بی اعتنایی کنند به مردم بی اعتنایی کن و اگر دوست داری به تو خدمت نکنند تو هم به مردم خدمت نکن. و این کلمه چهارم بود که خداوند به آدم فرمود از خودت انصاف بده و خود را ملاک قضاوت نسبت به دیگران قرار بده. آن چه برای خود می پسندی برای دیگران بپسند و آن چه برای خود نمی پسندی برای دیگران هم نپسند. سعدی شاعر می گوید:

هر بد که به خود نمی پسندی
با کس مکن ای برادر من

گر مادر خویش دوست داری
دشنام نده به مادر من

این چهار کلمه بذر تمدن جامعه بشریت و نهال زندگی بهشت است بایستی در اطراف پرورش این چهار کلمه بحث کنیم که تا کجا پرورش یافته و چگونه امام حسین (ع) وارث ثمرات آن هستند. وارث به کسی می گویند که مال و ثروت مورث خود را می برد و خود او هم بر مال و ثروت اضافه می کند و به آیندگان می دهد. تمام وراثت ها به همین شکل است. وراثت های علمی و هنری در ابتدای تاریخ در حد صفر و یا بسیار ضعیف بوده است. مثلاً یکی از وسیله های زندگی انسان ها استفاده از نور آتش و حرارت آتش است. در ابتدای تاریخ انسان ها برای ایجاد روشنایی و حرارت هیزم روشن می کرده اند. چوب درخت ها را آتش می زدند. این استفاده از هیزم برای نور و حرارت در آینده تبدیل به چراغ ها و اجاق های نفتی شده و باز در آینده تبدیل به برق و گاز و مشاهده می کنید که یک خانم خانه دار و یا کسی که می خواهد زندگی خود را روشن کند و گرم نماید چه وسایل خوبی در اختیار دارد. به محض این که کلید برق را می زند هم اطاقش روشن می شود و هم غذا و خوراکش آماده می شود و هزاران استفاده دیگر. پس انسان های زمان ما تمامی علم و هنری که گذشتگان در ایجاد حرارت و روشنایی داشته اند به ارث برده اند و خود آنها هم بر این علم و هنر اضافه کرده اند تا یک چنین وسایل آسانی به وجود آورده اند همین طور هنرهای جنگی و اسلحه های جنگی که برای مبارزه با درندگان و دشمنان لازم بوده است. در ابتدای تاریخ بسیار کوچک و ضعیف بوده است، مجبور بوده اند برای جنگ با دشمنان از پرتاب سنگ و فلاخن استفاده کنند. این هنر جنگ و اسلحه های جنگی هم تکامل یافته و در آینده ها بهتر و بهتر شده تا امروز تبدیل به این اسلحه های خطرناک امثال توپ و تانک و طیاره شده است. پس می گوئیم مردان جنگی در آخر الزمان تمامی علوم و فنون و اسلحه های جنگی تاریخ را به ارث برده اند و خود بر آنها چیزی اضافه کرده اند تا به این پایه رسیده است و همین طور صنعت خانه ساری و لباس دوزی و ابزار کار و هنر امثال ماشین آلات در ابتدای تاریخ کوچک و ضعیف بوده است و در انتها این همه وسعت و گسترش یافته است. پس هنرمندان آخرالزمان علم و هنر تاریخ را از گذشتگان به ارث برده اند تا به این پایه رسیده اند. یکی از بهترین علم ها که مخصوص خدا و اولیاء خداست علم انسان سازی و یا تربیت انسان است.

انسان ها آن چنان ارزش و عظمت دارند که اگر درست تربیت شوند و انسانی پاک و مؤمن باشند، آن چنان که خدا در قرآن دستور داده است زندگی آنها تبدیل به زندگی بهشتی می شود. تمام درهای خیر و برکت و عزت و عظمت در دنیا و آخرت بروی آنها باز می شود و اگر این انسان ها نادرست تربیت شوند و از تعلیمات مکتب الهی محروم شوند. جذب مکتب های کفر و الحاد شوند، آن چنان بد و بدتر می شوند که زندگی دنیا و آخرت خود را تبدیل به جهنم می کنند زندگی بهشتی با همان کیفیتی که خدا خبر داده است محصول علم و عمل انسان های پاک و مؤمن است. زندگی جهنمی هم با همان شدت عذابی که خدا خبر داده است محصول علم، عمل انسان های ناپاک و کافر است و در این جا شما خود فکر کنید که چقدر قانون و قاعده تربیتی لازم است. در زندگی انسان ها پیاده شود تا زنان مانند حضرت زهرا (س) زنانی پاک و نجیب تبدیل به حوریه های بهشتی شوند و هم چنین مردان، مردانی پاک و نجیب امثال اولیاء خدا و ائمه تبدیل به غلمان ها و جوانان بهشتی شوند. مثلا شما آن کتابی که بر پایه آن سنگ آهن را تبدیل به طیاره می کنند و یا سنگ مس را تبدیل به رادیو تلویزیون، اگر آن کتاب را بدانید و بخوانید چند ده هزار صفحه پر از قانون و قاعده است تا بر اساس آن قانون و قاعده ها از فلزات معدن طیاره ای ساخته می شود و یا صنعت های دیگری به همین کیفیت. ما انسان ها روز تولد فلز آدم هستیم مانند فلزاتی که از معدن خارج می شود. میلیون ها میلیون قانون و قاعده بایستی روی ما انسان ها و در زندگی ما پیاده شود تا ما و زندگی ما همان بهشتی باشد که خداوند در کتاب خود وصف و تعریف کرده است. این صنعت آدم سازی هم مانند صنایع دیگر از صفر شروع شده و این همه در آینده ها کتاب ها نوشته شده، درس و دانش ها به وجود آمده تا بر اساس آن انسان های بیابانی تبدیل به آدم های دانا و دانشمند شده اند. پس انسان های زمان ما به همین کیفیت وارث تمامی علوم دینی و تربیتی انسان های تاریخند و خود آنها هم کتاب های دیگری می نویسند و بر آن علوم تربیتی چیزی اضافه می کند تا به ثمر برسانند. انسان های عالم و متخصصی که تمامی علوم تربیتی تاریخ را به همراه خود دارند و خود آنها چندین هزار برابر بر آن علوم تربیتی اضافه می کنند تا بر اساس آن انسان هایی پاک و بهشتی بسازند وارث تمامی این علوم ائمه اطهار (ع) هستند و زیارت وارث همین معنا را تأیید می کند و می گوید: امام حسین (ع) علم و هنر آدم را از او به ارث برده و هم چنین علم و هنر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را علم و هنر پیغمبر اسلام و دیگران را، و در انتها وارث علم و هنر خداوند متعال است. انسان های کاملی هستند که وقتی که این مکتب

تربیت و حکومت به آنها واگذار می شود زنها را در اثر تربیت به مقام حضرت زهرا (س) و مریم می رسانند و مردها را هم در مکتب تربیت خود به مقام پیامبران و ائمه اطهار (ع). پس آنها مصداق این شعر فارسی هستند که می گویند: هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری. یعنی آن چه علم و حکمت و دانش و بینش و جمال و زیبایی و سیاست و تدبیر و ایمان و تقوی که در وجود انبیاء و پیغمبران بوده همه را امام حسین (ع) به ارث می برد و خود هم چندین هزار برابر بر آن علم و هنر ها اضافه می کند تا مردم و زندگی آنها را به کمال مطلق برساند. یکی از مسائلی که در توضیح زیارت وارث لازم است این است که ما بدانیم ماترک هر انسانی که بعد از زندگی از دنیا می رود چیست و وارث آن ماترک چه کسانی هستند و هر انسانی خواهی نخواهی در زندگی خود سه نوع سرمایه کسب می کند و به دست می آورد و زندگی خود را هم در محور همان سه نوع سرمایه اداره می کند و اگر یکی از این سرمایه ها نباشد زندگی انسان یا تعطیل می شود و یا مشکلات زیادی پیدا می کند. سرمایه های سه گانه بالا که هر کسی از آن سهمی دارد تا می رسد به بزرگ ترین سهم ها یکی علم و دانش و تجربه ها هر انسانی از زن و مرد خواهی نخواهی در این دوره زندگی از تولد تا مرگ علم و تجربه ای به دست آورده است. بد و خوب زندگی را شناخته و تجربه کرده است و انسان های زمان خود را هم شناخته خوبی و بدی آنها را تجربه کرده و هم چنین معلومات دیگری به دست آورده که قسمتی از آن معلومات مربوط به احکام و اخلاق دینی می باشد و قسمت دیگر مربوط به کار و کسب و یا کیفیت زندگی است. این معلومات و تجربه ها کم باشد یا زیاد، سرمایه اولیه ای است که انسان ها در مدت زندگی خود به دست می آورند. و اما سرمایه دوم تعداد دوستان صمیمی و یا خویشاوندان و اقوامی هست که با آنها انس و آشنایی دارد. او و دوستان خود را دوست می دارد و در زندگی خود با آنها آرامش و آسایش پیدا می کند. دوستان و اقوام هم او را به همین کیفیت دوست دارند. یکی از سرمایه های بزرگ انسان دوستان صمیمی و اقوام لایق او هستند که به خویشاوندی اهمیت می دهند نه به ثروت خویشاوندان. و اما سرمایه سوم که هر انسانی رنج می کشد و کم و زیاد آن را به دست می آورد مال و ثروت است. هر کسی در زندگی فعالیت می کند به صورت های مختلف، کشاورزی، دامداری و تولیدات دیگر خواهی نخواهی ثروتی برای خود ذخیره می کند و از دار دنیا می رود. ما بایستی این سه نوع سرمایه را با ارزش های اصلیش بشناسیم و وارث هر یک از این سرمایه ها را هم

چنان که لازم و شایسته است بدانیم . اما سرمایه اول انسان که علم و دانش و تجربه ها باشد، نصیب کسانی می شود که از او درس می آموزند و شاگرد او هستند شاگردان هر استادی به جای فرزندان روحانی او هستند که علم و دانش را از استاد خود فرا می گیرند و باز آنها هم در مدت زندگی بر آن علم و دانش و تجربه ها می افزایند و تحویل شاگردان خود می دهند. به همین کیفیت علم ها و تجربه ها در آینده تاریخ زیادتر و زیادتر می شود تا به تکامل واقعی خود برسد. مثلا علمی که مربوط به صنعت و سازندگی است مانند علم خانه سازی و یا صنایع دیگر در ابتدای تاریخ در حد بسیار کوچک بوده و در آینده تکامل یافته است تا به این صورت رسیده است. آدم هایی که در ابتدای تاریخ چراغ ساز بوده اند تا از نور چراغ استفاده کنند چراغ های ابتدایی آنها ، چراغ های سنالی فتیله ای و روغنی بوده است . نورش بسیار ضعیف و دود آن بسیار زیاد . باز در آینده بهتر شده تا فانوس و لامپ شده که دودش کمتر بوده و روشنایی آن زیادتر و هم چنین در آینده چراغ های گازی توری که بار نورش بیشتر و ضررش کمتر به همین کیفیت تا به صنایع برقی و چراغ های برقی رسیده است و باز هم بهتر و بهتر می شود تا نظیر چراغ های بهشتی و آخرتی باشد. پس کسانی که در صدر تاریخ علم چراغ سازی را تجربه کرده اند آن علم را به شاگرد خود دادند و همین طور علم آنها مانند مال آنها دست به دست شده و در آینده بیشتر و بهتر تا به جایی رسیده است که با فشار دادن یک کلید می توانند دنیایی را روشن کنند و هم چنین کسانی که از علوم دینی و انسانی برخوردار هستند آنها هم علوم دینی و انسانی خود را در هر زمانی بهتر و بیشتر یاد می گیرند و به اخلاقی بهتر و بهتر مجهز می شوند و علم خود را به شاگردان خود تعلیم می دهند و باز شاگردان به شاگردان خود می آموزند. همین طور آموزش علوم دینی و انسانی در آینده ها بهتر و بهتر می شود و تکامل پیدا می کند تا روزی که تمامی علوم دینی را فرا گیرند و برای ظهور قیامت با قیام امام زمان (عج) آماده شوند، پس سرمایه اول که علم و دانش و تجربه باشد وارث آن همان کسانی هستند که عالم علم خود را به آنها تعلیم می دهد. و اما سرمایه دوم که دوستان و آشنایان باشند. دوستان و آشنایان انسان هم تحویل فرزندان می شوند که با پدر و مادر خود اهلیت دارند. فرزندی که با پدر و مادر خود اهلیت دارد و فرزند صالحی به حساب می آید وظیفه دارد دوستی دوستان پدر و مادر خود را بعد از آنها حفظ کند و هم چنین با اقوام پدر و مادر خود رابطه داشته باشد و باز فرزندان او هم به همین کیفیت تا روزی که زندگی آخرت دایر گردد زیرا یکی از سرمایه های بزرگ انسان ها در زندگی آخرت دوستان و

وابستگان او هستند که اجازه پیدا می کند از دوستان و وابستگان خود شفاعت کند و آنها را به زندگی بهشتی برساند همان طور که در دنیا ثروت مردم را حساب می کنند، می گویند: فلانی از فلانی بیشتر دارد یکی میلیونر است و دیگری میلیاردر، در زندگی بهشتی هم تعداد دوستان را حساب می کنند. به زنی یا مردی می گویند تو چند نفر را به زندگی بهشتی نایل کرده ای؟ یکی می گوید من صد نفر را بهشتی کرده ام و آن دیگری می گوید: من هزار نفر را و دیگری می گوید: من صد هزار نفر و یا یک میلیون نفر را به بهشت کشانده ام. نیرومند ترین انسان های بهشتی همان کسی است که توانسته است جمعیت بسیاری را هدایت کند و به زندگی بهشتی برساند. در این میان تمامی بهشتیان از اولین و آخرین به شفاعت دو سبط پیغمبر اکرم یعنی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) داخل بهشت می شوند. پس آنها سید جوانان بهشت هستند. به همین دلیل است که در زیارت وارث ما امام حسین علیه السلام را وارث آدم و دوستان آدم و وارث نوح و دوستان او هم چنین وارث تمامی پیغمبران و اولیاء خدا می دانیم. لازم است بهشت و جهنم را به حساب آوریم و بدانیم که بزرگ ترین عامل پیدایش و نجات مردم از زندگی جهنم چیست و این بزرگ ترین عامل به دست کدام یک از اولیاء خدا انجام گرفته است. ائمه اطهار (ع) کسانی هستند که تمامی علوم و دانش های دنیا و دانش همه دانشمندان را به ارث می برند و در انتها یک زندگی بهشتی برای تمامی انسانها دایر می کنند. آخرین محصول زندگی دنیا و آخرین ثمره درخت وجود انسان ها علوم و معارفی است که مبدأ آن ائمه اطهار (ع) بوده اند و بر اساس همین علوم و معارف زندگی بهشتی دایر می شود. این است معنای وراثت زیارت وارث.

الحمد لله اولاً و آخراً و انا العبد - محمد علی صالح غفاری